

اقدامات آخرین دودمان قجر

که آنها مخالف سلطنت هستند چه قجر و چه غیر قجر باقی مردم از روحانی و روحانی نمایان و تجار و کسبه و متفرقه را اگر چهار بلکه ده قسمت کنیم یک قسمت هم طرفدار سلطنت احمد شاه نمیباشند بواسطه طمعکاری که دارد و بسبب بیعلاقگی که بمملکت اظهار نموده یا از او ظاهر شده و میشود در این صورت نباید تصور کرد حالا که حرف جمهوری بی اساس از میان میرود. اگر سلطان احمد شاه از پاریس بتهران پرواز میکرد آغوش ملت برای دربر گرفتن او گشوده بود و او بی مانع میتوانست بر مملکت و بر خانواده خود پادشاهی نماید و مدعیان خانوادگی و خارج را از میان بردارد.

سلطان احمد شاه بعد از شنیدن مقام ثابت فرماندهی کل قوا یافتن سردار سپه از طرف مجلس شورایی ملی و هم شنیدن وعده‌ئی که انگلیسیان در ناصریه بتوسط وزیر مختار خود بسردار سپه داده‌اند که مانع رسیدن او بمقام سلطنت نباشند با شرایطی که بر او کرده‌اند و البته بعد از اطلاع بر زمینه سازی ولیعهد برای خویش و توجه یک قسمت از مردم با حواسش پریشان شده سخت بتلاش افتاده است.

سلطان احمد شاه بدو بار لندن مراجعه کرده از آنها کله میکند آنها اظهار بیطرفی میکنند این است که بخیال میفتد بایران برگردد بلکه بتواند تخت و تاج را نگاهدارد و البته یکعه کم از رجال محترم مملکت که مخالف سلطنت سردار سپه هستند اگر برای خودشان هم باشد شاه راه بیازگشت بایران تشویق مینمایند و بموضوع مخالفت ولیعهد نه آنها اهمیت میدهند و نه خود شاه چه رسیدن ولیعهد بآرزوی خود راهش منحصر است باستعفا دادن شاه این است که شاه بولیعهد تلگراف میکند من بایران بر میگردم و نوبت گردش اروپا بتو میرسد بدیوبی است این وعده هم برای دلخوشی ولیعهد است که او را از خیالات دیگر بازدارد.

و اما سردار سپه بعد از درهم پیچیدن بساط گسترده شده جمهوری بی اساس و پس از قول گرفتن از بعضی از متنفذین از نمایندگان مجلس که از سلطان احمد شاه حمایت نکنند یک جهت شده است که با جمع آوری اسباب و ساختن تقاضا نامه خلع قجر و نصب او بسلطنت در تمام مملکت بنام عموم ملت بتوسط نظامیان و نظمییه ها بمجلس شورایی ملی صورت قانونی باین کار داده اکثریت مجلس را بهر صورت ممکن

فصل سی و هفتم

باشد با خیال خود موافق کند و مجلس بعنوان تقاضای تمام ملت دست قاجاریه را از سلطنت کوتاه کند و او را باریکه پادشاهی برساند .

سردار سپه برای انجام این نقشه خود بتمام ولایات بنظامیان و نظمیه هادستور میدهد و آنها مشغول اجرا میگردند و تقاضا نامه هاست که پی در پی کتباً و تلگرافاً بمجلس میرسد در صورتیکه نمایندگان میدانند در ولایات این تقاضا نامه ها بچه صورت حاضر شده است این است که زیاد اهمیت بآنها نمیدهند و آنها در هیئت رئیسه مجلس رویهم گذارده شده بجزریان نمیفتند و جوابی بتقاضا کنندگان داده نمیشود از طرف دیگر سردار سپه قیافه خود را برای رسیدن بمقصد باندازه بی نسبت بهمه مخصوصاً نسبت بروحانی و روحانی نمایان و اشخاص متنفذ در جامعه تغییر داده باهمه مهربانی میکند که انسان تصور هینماید او عوض شده باشد سردار سپه بخانه روحانیان حتی درجه دوم و سیم آنها میرود از آنها دیدن مینماید بآنها پول میدهد با ارباب جرائد نزدیک شده همه را از خود راضی میکند گرچه تحصیل رضای آنها هم آسان نمیشد چنانکه روزی نگارنده بر سردار سپه وارد میشود میبیند مدیر روزنامه می که شخص سید تاجرزاده جوانی است در میان باغچه با سردار سپه در صحبت است و تقاضای پیش از کرم صاحبخانه از او دارد و او می خواهد خود را از دست وی خلاص کند چشمش از دور بنگارنده میفتد صدا میکند و مرا میخواند که اورا کمک نموده از چنگک اصرار و ابرام مدیر روزنامه رهائی بدهم و در عین حال خوشحال است که میتواند با مصرف کردن پول مختصری از دولت هنگفت که جمع آوری کرده است ارباب جرائد را وادارد برای رسیدن او بآرزوی خویش قلمفرسایی نمایند .

دوستان تجدد خواه سردار سپه از او گله میکنند که چرا بروحانی نمایان این درجه پروبال میدهد جواب میدهد مصلحتی اقتضا کرده است اینطور بشود و این يك رفتار موقتی است .

دو سه ماه بدین منوال میگذرد و سردار سپه برای رسیدن بمقصد خود چند کار مهم دارد و بهمه میرد از د و بانجام دادن آنها کامیاب میشود .

(۱) موافقت دادن صاحبمنصبان ارشد قزاق شرکاء کودتای خود با خیال سلطنت

اقدامات آخرین دودمان قجر

خویش و آرام نگاهداشتن کسانی از آنها که با وزارت و ریاست وی باطناً مخالف بوده و هستند چه رسد بیادشاهی.

(۲) موافق کردن رؤسای روحانی مرکز ولایات با این مقصد و انصراف آنها از حمایت سلطان احمد شاه و ولیعهد.

(۳) به چشم ملت کشیدن کارهایی از آبدی مملکت و امنیت طرق و شوارع و توسعه دائره های نظامی و معارفی و اقتصادی که مردم بدانند از قاجاریه در مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت خود کاری برای ملک و ملت ساخته نشد و او در ظرف مدت کم اینهمه کارهای سودمند انجام داده است.

(۴) بدست آوردن دل شاهزادگان قجر غیر از ولیعهد ببر آوردن خواهشهای آنها و روی خوش نشان دادن بیک یک ایشان بطوریکه آنها امیدوار بشوند در سلطنت وی بیشتر خوشوقت و خوشبخت خواهند بود تا در سلطنت سلطان احمد شاه.

(۵) که از کارهای دیگر او مشکلتراست راضی کردن دولتهای دیگر غیر از دولت انگلیس میباشد مخصوصاً روس بلشویک سردار سپه با اینکه از روسها نهایت تنفر را دارد و در دوران قزاقی خویش از دست صاحبمنصبان روسی صدمه بسیار خورده است و در این دوره هم موجودیت او برای جلوگیری کردن از نفوذ فکر و سیاست روس بلشویک است در ایران باروسها بظاهر طوری رفتار میکنند که آنها در عین دلتنگی باطنی که از او دارند ناچارند با او وانمود کنند که او را دوست و طرفدار خویش میدانند چنانکه یکی از نمایندگان رسمی روسها میگفت چون سوسیالیستی ایران قوتی ندارد که ما بتوانیم بدست او مقاصد خود را در مقابل سیاست انگلیس پیش ببریم ناچار هستیم از همان راه که آنها رفته و میروند برویم و با سردار سپه بسازیم که از راه دوستی کارهای ما را انجام بدهد و یک جهت خود را در آغوش سیاست دشمنان ما نیندازد.

(۶) سردار سپه لازم دارد توده ملت با او نزدیک و با او موافق باشند و این کار آسانی نیست چه در باریان و روحانی و روحانی نمایان مخالف او میان وی و توده ملت حایل هستند و با اصطلاح توده ملت شمشیری در دست دشمنان او میباشد و گرفتن این شمشیر از دست آنها کار بسیار مشکلی است چنانکه بعنوان جمع کردن اعانه برای بدبخت

فصل سی و هفتم

شدگانی در مدرسه نظام جشنی برپا کرد و مخارج اساسی آنرا از خود داد و هیاهوی زیاد در اطراف آن برپا کردند بلکه مردم تهران را بدانجا بکشاند ولی مخالفین جلوگیری کرده بهزاریک آنچه انتظار داشتند نرسیدند در صورتیکه او خود همه روزه و گاهی در یکروز دو مرتبه بااعضاء واجزاء خویش بدانجا وارد میشد و ورودیه بعضی را هم از خودش میداد .

عصر گاهی است نگارنده برای کاری بر رئیس دولت وارد میشوم جمعی از نمایندگان مجلس شورای ملی آنجا هستند همه در کنار او نشسته اند مگر یک نفر که دست بسینه ایستاده است و او سید محمد تدین نایب رئیس مجلس شورای ملی است سردار سپه متوجه او شده بالبخندی باو میگوید رئیس بنشین حاضرین ملتفت میشوند که این شخص بایستی رئیس مجلس بشود برای اینکه هر طور بخواهند مجلس را بگردانند در صورتیکه با ریاست مؤتمن الملک بر مجلس آنقدرت را ندارند .

سردار سپه از نگارنده میپرسد آیا بجهن مدرس نظام رفته اید میگویم خیر اظهار حیرت کرده بر میخیزد و میگوید همه با هم میرویم با یک هیئت ده بانزده نفری روانه میشویم یکی دو تن از نمایندگان که اشخاص طمعکاری هستند در راه باو میگویند آنجا باید ورودیه داد و خرید کرد ما پول نداریم سردار سپه بهر یک از آنها مختصر پول طلائی میدهد بعد دست بجیب دیگر برده پولی در میآورد و میخواهد بکسیکه طرف دیگر او راه میرود بدهد اما دستی دراز شده برای گرفتن پول از او نمیبیند و ملتفت میشود غفلت کرده است فوراً پول را بجای خود بر میگرداند و سعی میکند دیگران ملتفت نشوند میرویم بمدرسه نظام و ورود این جمع در آن فضای وسیع نمود میکند چونکه خالی است و جز کارکنان و اداره نمایندگان و یکعده نظامی کسی آنجا دیده نمیشود .

سردار سپه با وجود دیدن این بی اقبالی از خلق تهران بخود ناامید نمیشود یکی بواسطه اعتماد بیشتر خود و دیگر بواسطه بی اعتمادی بادبار و اقبال این خاق چنانکه در آینده نزدیک خواهید خواند که چند هزار نفر از هر طبقه از مردم این شهر در همین مکان که روبروی خانه سردار سپه است چادرها برپا کرده علمها برافراشته

بحماییت از سلطنت همین شخص هیاھو برپامینمایند چه در اول و دوم فروردین این سال بادمخالفتند ترمیوزید و همه را برضد این شخص بمجلس شورایملی و بهارستان میکشید و باوسنگ و چوب و آجر پرتاب میکردند و در پنجم و ششم آبان ماه بادموافق از اینطرف تند ترمیوزد این است که همه آنها بمدرسه نظامی و خانه و باغ سردار سپه رو آورده چند هزار خلق آنجا گرد آمده اند و سلام و صلوات بجانب او پرتاب کرده زنده بادش میگویند .

اینك موقع دنبال كردن این موضوع نیست باید از حال و کار سلطان احمد شاه در اروپا خبر بگیریم باید بحال و کار ولیعهد و اطرافیان او نظر کنیم باید رفتار کارکنان سردار سپه را در مجلس مشاهده کنیم که چگونه میتوانند دست مؤتمن الملك را از ریاست مجلس کوتاه کنند و یکی از خودشان را رئیس نمایند باید از رفتار کارکنان سردار سپه در خارج مجلس برای تهدید کردن مخالفین او صحبت بداریم و بالاخره بآگاهی بر همه این مطالب وقایع ایام اول ماه آبان را شرح بدهیم.

سردار سپه در پاریس نزد احمد شاه خبرنگارانی دارد که از هر چه آنجا میگذرد او را آگاه میسازند و از تشبثات او جلوگیری میکنند سلطان احمد شاه چنانکه از پیش گفته شد امیدوار بوده است که چون از مغرب ایران بخواهد وارد شود از هر گونه همراهی شیخ خزعل بهره مند خواهد شد اینك نا امید است چونکه بعد از مسافرت سردار سپه بمحمره و اطمینان یافتن او از موافقت انگلیسیان با سلطنت او و مدارائی که با خزعل میکند و باز گشت بتهران بزمان کمی از طرف نظامیان خوزستان نسبت به خزعل بهانه جوئی شده او و اولادش را دستگیر کرده بتهران میفرستند و تصرفات نظامیان در ابواب جمعی او مانند تصرفات آنها در دیگر نقاط مملکت آزاد میگردد خزعل هم بتهران آمده ساکن این شهر و جز و خدمه سردار سپه میشود و بدیهی است اگر توصیه انگلیسیان نبود خطر جانی هم برای او بود خزعل بسیار کوشش میکند از تهران دور بشود اما نتیجه نمیگیرد چنانکه دیده میشود در سن هفتاد سالگی با آن چپه و آگال که بر سردار در برابر سردار سپه کرنش نموده تقاضای مرخصی میکند و التماس مینماید برای معالجه چشمش بخارج مملکت سفر نماید و جوابی نمیشود مگر بالبخند تمسخر آمیز اینجاکه حالهای خوب داریم و بهر صورت

احمد شاه مصمم است از طرف مغرب یا جنوب وارد شود چونکه نمیخواهد از روسیه گذر نماید تا عاقبت چه شود .

واما ولیعهد روز بروز بر کدورت سردار سپه از او افزوده میشود خصوصاً که میبیند او خود را در دامن رجاله تهرانی افکنده میخواهد بقوت وجهه ملی داشتن از خود دفاع نماید و این کدورت شدت میکند در اثر ورود هر دو یعنی ولیعهد و سردار سپه بمسجد شاه تهران برای برچیدن مجلس ختم مجتهد مازندرانی شیخ عبدالنبی که در موقع نگارش نهضت حمار بگفته ظریفان نام برده شده سردار سپه پیش از ولیعهد وارد میشود و کارکنان ولیعهد از روحانی نمایان و غیره نمیگذارند او از طرف خلق انبوه که آنجا جمعند احترامی که او انتظار دارد بیند و در موقع ورود ولیعهد باسلام و صلوات و بگفته عوام سردست او را وارد میکنند و مینمایانند که این علی رغم سردار سپه است در صورتیکه پیدا است بی اساس میباشد و تنهادر مقابل پولهایی که از ولیعهد گرفته اند خواسته اند با این نمایش ساختگی دل او را خوش کرده باشند و در مقابل باتش کدورت سردار سپه دامن زده او را واداشته اند بعملیات خصمانه خود نسبت بولیعهد سرعت داده باشد نگارنده در یکی از ملاقاتهای خصوصی خود با ولیعهد او را ملامت میکند که چرا راضی شدند چنین رفتاری بنمایند میگوید اشخاص کومه نظری بی اجازه و بی رضای من باین اسبابچینی اقدام کرده بودند .

در این احوال سلطان احمد شاه روز حرکت خود را از یاریس معین کرده بولیعهد باتلکراف خبر میدهد بی آنکه در این باب هیچگونه جواب و سؤال با سردار سپه شده باشد نگارنده از سردار سپه میپرسد آیا شاه میآید ؟ جواب میدهد مطمئن باشید نخواهد آمد روزی چند میکزرد در مجلس شورای ملی اقامه روضه خوانی است که جای نگارش این کار بی تناسب در مجلس و علتهای آن اینجا نیست ولیعهد بآن مجلس میآید در موقع خارج شدن چشمش بنگارنده افتاده تقاضا میکند از او ملاقات کنم با تعیین وقت و بدیهی است همان روز سردار سپه خبردار میشود اما نگارنده چنانکه بهیچ کدام طمعی ندارم از هیچکدام هم ملاحظه نمی دارم روز وعده دیدن ولیعهد میروم و این آخرین ملاقات من است با او در ایران این ملاقات در حوضخانه زیر طلالار

اقدامات آخرین دودمان قجر

برلیان باغ گلستان میشود بطور خصوصی ولیعهد میگوید شاه وارد میشود تلکراف شاهانه بمن نموده روزورود خود را معین کرده است و از جنوب خواهد آمد میگویم اگر پای او را بروی خاک بوشهر بینم باور نخواهم کرد که وارد شود ولیعهد بی آنکه علت این بدبینی را پرسد از من سؤال هشورت آمیز مینماید که در این گیر و دار تکلیف او چه خواهد بود میگویم اگر شاه آمد بمحض ورود او مرخصی گرفته برای تکمیل تحصیلات خویش با روپاسفر نمائید و اگر نیامد آنطور که عقیده من است هر چه زود تر و بهر وسیله که ممکن باشد با سردار سپه بسازید و هر طور رضای اوست همانطور بنمائید گر چه هیچ دخالت در کارها نکنید و گرنه برای شما خطر ناک است ولیعهد اظهار ناامیدی میکند که بشود با سردار سپه کنار آمد و از نگارنده تقاضا میکند سردار سپه را ملاقات کرده پیغام ذیل را باو برسانم میان من و شما دو بیست قدم فاصله است بیست قدم آنرا شما بردارید و یکصد و هشتاد قدم را من برمیدارم تا بیکدیگر برسیم .

فرمای این روز سردار سپه را ملاقات کرده پیغام ولیعهد را باو میرسانم میگوید جواب بدهید که مستقیماً بشما جواب خواهم داد نگارنده این جواب را بولیعهد مینویسد .

و اما سلطان احمد شاه در پاریس مانند کسی که از هر چه در تهران میگردد بکلی بیخبر بوده باشد خود و خانواده و کسانش کشتی گرفته در شرف حرکت هستند که از طرف انگلیسیان باو اظهار میشود رفتن شما بایران خطر ناک است .

بدیهی است سردار سپه بانگلیسیان گفته است اگر سلطان احمد شاه بایران بیاید از ورود او جلوگیری خواهد شد آنها هم نمیخواهند در این وقت آنهم در جنوب و در اطراف زمینهای نفت خیز آتشباری بشود از طرف دیگر نگاهداری سردار سپه را لازم میدانند برای منافع مادی و معنوی که در ایران دارند بعلاوه وعده هائی هم باو داده اند که نمیتوانند وفا نکنند این است که لازم دیده اند بشاه تذکر بدهند بایران حرکت ننماید و از روی سیاست باو بگویند با تخت و تاج خود نباید بازی بکنند در صورتیکه او از پیش بازی کرده و باخته است و در حقیقت پدرش تخت و تاج را از دست داده در آنوقت که از زرگنده شمیران تهران زیر بیرق روس و انگلیس از ترس جانش پناهنده شد چه قدر شباهت دارد فسخ عزیمت کردن سلطان احمد شاه از پاریس از

آمدن بایران با فتح عزیمت نمودن ولیعهد از مسافرت بآذربایجان از تهران اولی
بسعی غیر مستقیم سردار سپه و دومی بسعی مستقیم او در صورتیکه سلطان احمد شاه
بایستی قیاس کار خود را از کار ولیعهد گرفته باشد.

بهر حال شاه پول کشتی را برای خود و تمام همراهانش پرداخته است و پس گرفتن
آن ممکن نیست و صرف نظر کردنش با خست او باز غیر ممکن این است که ملکه سابق
مادر خود و قسمت عمده از همراهان را با همان کشتی بطرف بصره و بغداد روانه
میکند و خود با یکی دوسه نفر از خلوتیان در پاریس میماند با انتظار پیش آمدها بی
آنکه شنیده شده باشد تشبتهائی برای جبران این توهین و با نگاهداری تخت و تاج
خود کرده باشد مگر آنکه گفته شود این آخرین تیر ناامیدی بوده است که بدل و دماغ
اورسیده و دیگر کار خود را گذشته دانسته باشد و سعی و کوشش را بی نتیجه.

خبر نیامدن شاه در ایران منتشر شد و در میان مردم بیعلاقه پادشاه بیعلاقه
بمملکت تأثیر بدی نکرد مگر در وجود کسانی که برای صلاح شخصی خود انتظار
آمدن او را داشتند و البته در وجود ولیعهد بسیار بد اثر میکند زیرا که این خبر
بآخر رسیدن سلطنت آنها را میرساند علاوه بر سختی و بی تکلیفی که برای خود او
هست و بر افسردگی او افزوده میشود و قتیکه میفهمد ملکه مادرش بایران وارد نشده
بلکه از بصره ببغداد رفته است و در کربلا و نجف توقف خواهد کرد.

اینک بمجلس شورای ملی رفته بینیم سردار سپه بدست کارکنان خود چگونه
میتواند بکار تغییر سلطنت رنگ قانونی بدهد پس از واقعه دوم فروردین یکم هزار
و سیصد و چهار (۱۳۰۴) هجری شمسی یعنی اول این سال و از میان رفتن صحبت جمهوری
بی اساس آرامی در مجلس حکمفرما شده دستجات مختلف بصورت ظاهر بادای وظیفه
خود میپردازند و در باطن کارکنان سردار سپه میگویند کار ریاست مجلس را از چنگ
مؤتمن الملك در آورده در دست خود بگیرند تا برای صورت قانونی دادن بتغییر
سلطنت محذوری در هیئت رئیسه نبوده باشد.

مؤتمن الملك رئیس مجلس بواسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله
در مجلس است و مورد توجه میباشد با خیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن

اقدامات آخرین دودمان قجر

و مطرح نمودن مراسله ها و تلگرافها که از ولایتها در تقاضای تغییر سلطنت بمجلس میرسد همراه نیست چونکه تصور میکنند نظامیان و نظمیه ها هستند که عامل این کارند در صورتیکه سردار سپه میخواهد که در مجلس در این باب يك را برهزار و اندک را بسیار قلمداد کنند و در هیاهویی که در اطراف تقاضا نامه ها بشود هیچان در ولایات رویداده تقاضاهای طبیعی تری هم برسد و جبراً هم نقل کنند و زمینه ها بهتر حاضر گردد کارکنان سردار سپه بر رئیس مجلس اعتراض میکنند چرا تقاضا نامه ها در مجلس خوانده نمیشود و رئیس همه را بدفع الوقت میکذارند بالاخره بر اوستختگیری میکنند و او ناچار میشود استعفا بدهد نتیجه استعفای مؤتمن المملک را از ریاست مجلس در فصل ۳۸ خواهید خواند اینک بیک حادثه که در این حوادث روی داده است اشاره نمایم.

کارکنان سردار سپه در مجلس و در خارج از تحریکهای آقا سید حسن مدرس که در مجلس نفوذ دارد در دربار بحمايت قاچاریه و بر ضد سردار سپه بسیار کارروائی میکند در زحمت هستند و لازم میدانند گوشمالی باو داده شود و بدیهی است نقشه عملیات نظامیان و نظمیه ها ضد نقشه درباریان است در این صورت از وقوع این گونه قضایا در شهر برای رفع موانع و جلوگیری نکردن نظمیه و یا چنانکه شهرت دارد و بسیاری از شهرتها بی اصل است قدری بالاتر از این حیرتی نباید داشت بهر صورت روزی سردار سپه بطرف مازندران برای سرکشی با مملک و دارائی زیادی که در آنجا دارد میرود در غیاب او از تهران صبح زودی است مدرس از خانه اش در آمده بطرف مدرسه سپهسالار ناصری میرود همراه او فقط يك طلبه روحانی هست در پیچ و خم کوچه باریکی دو نفر بر او حمله کرده دو تیر رولور بطرف او خالی میکنند که یکی ببازوی وی اصابت کرده جراحی وارد میسازد مدرس میفتد حمله کنندگان فرار مینمایند کمیسری نظمیه محل نزدیک است و شنیده میشود که رؤسای آن از محل کمیسری هم بجای وقوع حادثه نزدیکتر بوده اند تا چه درجه صحت داشته باشد معلوم نیست شاید هم اتفاقاً بوده باشد بهر صورت رؤسای نظمیه بفاصله دو سه دقیقه رسیده مضروب را که در حال غشوه بوده است بمریضخانه نظمیه میبرند خبر بمجلس شورایملی و بی بازار میرسد دستجات همفکر بامدرس در مجلس و جمعی از تجار و کسبه

در اطراف نظمیّه جمع میشوند مدرس در مریضخانه بهوش آمده از بودن در مریضخانه نظمیّه بیشتر وحشت میکند تا از جراحتی که بر او رسیده است اصرار میکند که او را بقوریت بمریضخانه دولتی ببرند و حتی راضی نمیشود جراح آن مریضخانه در کار جراحت او دخالت کند .

حاضرین از نمایندگان مجلس شورایی ملی و از مردم شهری که جمع شده اند هم بمقصد او پی برده اندیشه او را تأیید میکنند و نظمیّه ناچار میشود فوراً او را در تحت نظر نمایندگان مجلس بمریضخانه دولتی بفرستد مدرس در آنجا پس از معاینه کردن جراحان مطمئن که میفهمد زخم او کشنده نیست و جایش امن است آرام میگردد بلکه يك مسرت باطنی هم حاصل میکند که میبیند مردم فوج فوج از هر طبقه بدیدن او میروند و هر قدر جراحان میخواهند نگذارند اطراف او جمعیت شود فایده نکرده خودش اصرار دارد در را باز بگذارند هر کس بخواهد وارد شود و در همین حال بتجریکات برضد سردار سپه و کارکنان او مخصوصاً کارکنان نظمیّه پرداخته با کتایه های از صراحت بلیغتر میرساند که این واقعه با هر کارکنان نظمیّه روی داده است و مقصودش در این عنوانها خدمت کردن بطبیع ریاست طلب خود و توجه دادن تمام مخالفین سردار سپه است بجانب خویش و اظهار مظلومیت نمودن برای خود شیرین کردن نزد عوام .

مدرس مانند مجروح مظلوم مختصری که از زندگانی خود ناامید باشد روی تخت خوابی که در میان حجره گذارده اند و اطراف حجره برای گردش واردین بدور آن تخت خواب باز است دراز کشیده و همه وقت روز آن حجره پر است از واردین در صورتیکه هر يك یکی دودقیقه بیشتر توقف نمینمایند و میروند و چون کسی تردید ندارد که این يك حمله سیاسی است که واقع شده است باین سبب بروجه ملی او افزوده میشود و بر تنفر خلق از سردار سپه و کارکنان او بحدیکه چون سردار سپه ازمازندان بر میگردد برای برائت ذمه خویش و جبران تنفیری که از خلق نسبت باو حاصل شده است و با مقصد اساسی وی منافات دارد در مریضخانه از مدرس عیادت میکند و او را بهر زبان که بداند استعمال مینماید بلکه قدری زبان خود را نگاهداشته کمتر اسباب نفرت مردم را از وی فراهم آورد .

اقدامات آخرین دودمان قجر

یکی از مواقع که قدرت بردباری و صورت سازی و مزاج گویی سردار سپه برای پیشرفت کارش آشکار میگردد همین موقع است که با چند کلمه صحبت مدرس را راضی کرده بظاهر باخود رام میکند مدرس هم که دانسته است در مخالفت کردن با سردار سپه خطر جانی هست موقع را مغتنم شمرده روی خوش باو نشان میدهد .
خصوصاً که سردار سپه هم بگفته عوام رگ خواب مدرس را بدست آورده باو وعده میدهد بعد از این در کارهای دولت با او مشورت خواهد کرد این است که بعد از بیرون آمدن مدرس از مریضخانه مکرر دیده میشود که اتومبیل سردار سپه در خانه او ایستاده او را سوار کرده بقصر سعد آباد که عمارت بیلاقی سردار سپه است برده ساعتها با سردار سپه خلوت میکند و با خوشحالی بر میگردد .

از این تدبیر سردار سپه دو نتیجه میگیرد اول راضی نگاهداشتن مدرس که نه تنها بر ضد او حرف نزده بلکه برای او هم کارروائی بنماید و دوم آنکه او را از نظر مردم بیندازد و بهمه بفهماند که ناراضی مدرس بواسطه مشورت نکردن با او و بیبازی نگرفتن او در کارهای دولتی بوده است اکنون که باین مقصود رسیده است راضی و خوشحال است سردار سپه هر دو نتیجه را گرفته طولی نمیکشد که مدرس در وجهت ملی بدرجه پیش از مجروح شدن میرسد بلکه کمتر و در باربان هم بواسطه خلوتهای پی در پی طولانی که میکند با سردار سپه باو بدگمان شده از او میبرند و اما مقصد اساسی مدرس این است که با عنوان سید مقدس بی اعتنائی بدنیا توجه عوام را بخود جلب نماید و با عنوان وجهت ملی خواص یعنی رجال دولت و اشخاص متمول را متقاد خویش سازد و بر هر دو ریاست نماید و باز بسیار علاقمند است که در انتخاب رئیس دولت و اعضای کابینه او نظر داشته باشد تا یکمده از دوستان خود را بوزارت برساند و بدست آنها استفاده های مادی و معنوی نموده باشد .

سردار سپه میدانند که مدرس میخواهد مستوفی الممالک رئیس الوزراء بشود سردار سپه هم میخواهد چون او بمقام سلطنت رسید در اول کار یکی از رجال دولت که وجهه ملی و احترام شخصی داشته باشد رئیس دولت بشود بمصالحی که در نظر اوست در اینصورت اگر بمدرس وعده داده باشد که او با سلطنت وی مخالفت نکند و در مقابل

فصل سی و هفتم

سردار سپه مستوفی الممالک را بتقاضای مدرس رئیس دولت نماید از حقیقت دور نیست و آثار بعد بر صحت آن شهادت میدهد و این تنها مساعدتی بوده است از سردار سپه که درباره مدرس برای رام و آرام کردن وی شده و مؤثر گشته است و بر این قضیه عدّه بسیار کمی پی برده اند در صورتیکه بسیاری حتی از خواص حیرت دارند که مدرس دشمن سردار سپه چگونه با یکی دو ملاقات خصوصی با او از در بار و در باریان برید و در يك حدود مخصوص داخل کارکنان سردار سپه شد و چیزی را که نمیتوانند باور کنند این است که مدرس با مستوفی الممالک ساخته باشد و هم خیال شده باشند و مستوفی الممالک که میگفت من نان و نمک قاچاریه را خورده ام با آنها مخالفت نمیکنم برای ریاست وزرا یافتن از طرف شاه بعد از قبح حاضر شده باشد چیزی که دیده میشود این است که دیده میشود روابط خصوصی مستوفی الممالک با مدرس بیش از پیش شده است و هم مؤتمن الملک رئیس مجلس میشوند که مستوفی الممالک بکسی میگفته است سید علمی بلند کرده است ماهم میرویم زیر علم او در این صورت باید دانست که مدرس دیگر کارکن دربار نبوده و از سلطنت سلطان احمد شاه حمایتی ندارد محمد حسن میرزای ولیعهد هم قضیه را ملتفت شده نه تنها دیگر چشم امیدی با او ندارد بلکه باو بدبین است چنانکه نگارنده خود از ولیعهد شنیدم میگفت چهل هزار تومان ۴۰۰۰۰ ماهیانه یکماه شاه را که در غیاب او گرفتیم بارو با برای او بفرستیم يك قلم بمدرس دادم که در راه حفظ تخت و تاج ما کار بکند و از میان رفت حالا بر ادرم آن پول را از من مطالبه میکنند و میگویند برای چه باین مصرف رساندی و نتیجه اش چه بود ؟

فصل سی و هشتم

انقراض سلطنت قاجاریه و پادشاهی رضاشاه پهلوی

گرچه باکشته شدن ناصرالدین شاه بااراده‌ترین پادشاهان قجر در حقیقت سلطنت این دودمان منقرض گشت و اگرچهار روزی اعقاب او باز براریکه پادشاهی ماندند در سایه حکومت ملی و قانون اساسی بود که از مظفرالدین شاه گرفته شد و اگر نخواهیم آنقدر دور برویم باید بگوئیم باخلع محمد علیشاه چنانکه ازپیش گفته شد سلطنت دودمان قجر انقراض یافت و چند سال سلطنت احمد شاه بمنزله بارانهای ریزه‌ایست که بعد از بارندگیهای شدید زمانی کم فرود می‌آید.

سلطان احمد شاه مکرر بیعلاقگی خود را بمملکت نشان داده است و چند مرتبه مسافرتهاى طولانی باروپا نموده تااین دفعه آخر که دیگر اهدی ببرگشتن خود ندارد و شاید بتوان گفت اگر در ظاهر از ممنوع شدن آمدن بایران اظهار دلتنگی کرده باشد در باطن بدحال نبوده است بیچند جهت اول علاقه‌ئی که بدارائی نقدی خود دارد و همه دربانکهای خارج است و باتوقف اروپا بهتر میتواند بآن دارائی رسیدگی کند و بایک قسمت از آن در بورسهای خارج بازی کرده مداخلن نماید دوم او خود را در برابر سردار سپه بمنزله گنجشکی میبیند که در چنگال باز گرفتار بوده اکنون خلاص شده است و البته نمیخواهد دوباره بآن چنگال گرفتار گردد سیم اسباب‌عیاشی را آنجا برای خود آماده‌تر میداند گرچه مانند مظفرالدین شاه صحت مزاجش را هم فدا نماید و اینها همه بنفع سردار سپه تمام میشود که بهتر بتواند دست خود را پسایه سریر سلطنت برساند سردار سپه بجلوگیری کردن از باز آمدن سلطان احمد شاه ریشه پادشاهی قجر را برکنده و با فشارهای بی دربی که بر محمد حسن میرزای ولیعهد آورده او را سخت از خود مرعوب ساخته است و دست ویرا از تمام اسباب کوتاه نموده در اینصورت میتواند خیال خود را از طرف شاه و ولیعهد بکلی راحت بداند اولی را

نیامدنی و دومی را رفتنی بشمارد

سردار سپه و لیعهد را مانند محبوس محترمی در عمارت باغ گلستان نگاهداشته منتظر است بکار خلع قجر و نصب خود رنگ قانونی بدهد زان پس او را اخراج نماید بدیهی است اینکار باید در مجلس صورت بگیرد و این فرع وجود يك هیئت رئیسه مطمئنی است از طرفداران سردار سپه از این نقطه نظر مؤتمن الملك رئیس مجلس را چنانکه در فصل پیش گفته شد واداشتند استعفاء بدهد بی آنکه در مجلس کسی بداند علت استعفای او چیست مؤتمن الملك در خانه خود میماند و یکمده از موافقین او برای واداشتنش پس گرفتن استعفاء و یکمده از مخالفین وی برای حفظ صورت و خلط مبحث بهیئت اجتماع بر او وارد میشوند از نگارنده هم تقاضا میشود با آنها همراهی نمایم مذاکرات طولانی میشود و مؤتمن الملك در جواب همه اصرارها عدم استطاعت خود را برای ادامه دادن بخدمت ریاست مجلس تکرار میکند بی آنکه دلیلش را بگوید نگارنده هم که پهلوی او نشسته‌ام و از اصل مطلب بیخبر او را پس گرفتن استعفایش تشویق مینمایم یکوقت آهسته میگوید شما اصرار نکنید دیگر ممکن نیست بگذارند من کار بکنم نگارنده ملتفت میشوم قضیه چیست جای خود را تغییر داده برقای خویش اشاره میکنم اصرار ننمائید پس از این شکست که بر رئیس مجلس و طرفداران او میرسد کسی را که میخواهند که بدست او این نقشه را عملی نمایند چون از یکطرف موقعیت شخصی ندارد و از طرف دیگر کار استعفاء مؤتمن الملك بطور اجبار که قهراً بر همه واضح شده است تأثیر بدی در وجود او و بیطرفان نموده زمینه برای ریاست وی حاضر نیست و تنها داشتن اکثریت کافی نمیشود.

این است که تدبیری مینمایند که اسم ریاست را بر سر دیگری گذارند که همه باورای بدهند و رسم آنرا این شخص بجای آورد برای ریاست اسمی مستوفی الممالک را در نظر میگیرند که از یکطرف چنانکه نوشته شد اکنون مخالف سلطنت سردار سپه نمیشود و از طرف دیگر بعداتی که دارد دروکالت مکرر غائب است و در ریاست نیز کمتر حاضر خواهد بود پس کار هیئت رئیسه بدست نایب رئیس اول انجام میگردد که تدین بوده باشد.

این است با يك اكثریت هنگفت بمستوفی الممالك برای ریاست مجلس رأی داده میشود اینجا اگر مستوفی رد کند مجبور میشوند دیگری را انتخاب کنند و محذور پیش عود میکند و اگر قبول کند محذورات دیگر برای خود او دارد که نمیخواهد دچار آن محذورات بگردد بهر صورت مستوفی الممالك چند روز نه رد میکند و نه میپذیرد و در اینصورت ناچار تمام کارهای هیئت رئیسه بدست نایب رئیس جاری میشود و بیدرنگ موضوع نوشتجات و تلگرافهای از ولایات رسیده راجع بتقاضای خلع قاجاریه و نصب سردار سپه از دوسیه ها در آمده برای مطرح شدن در مجلس حاضر میشود و بچریان میفتد در روزهای اول آبان ماه هیئت رئیسه مجلس کارش منحصر است بفرام آوردن اسباب اینکار و در مجلس علنی غیر از گفتگوی این موضوع و مبالغه کردن در اظهار بی تابی و بیقراری ملت در همه جا برای تعجیل در انجام کار گفتگویی نیست و البته مخالفین هم که در اقلیت هستند بیکار ننشسته اند و خود را مقابل کارکنان سردار سپه بکلی از میدان خارج شده نشان نمیدهند تا قضیه کشته شدن بوضع فجیع و اعظ قزوینی در اول شب هفتم آبان ماه اتفاق میفتد و شرح آن از قرار ذیل است.

واعظ قزوینی نامش یحیی شخص ضعیف اندام بلند بالا محاسن زرد رنگ کمی داشت خوش قیافه خوش محاوره شاعر و نویسنده در سن سی و چند سال در کسوت روحانی پیش از این اهل منبر بوده است و بعد مدیر و سردبیر روزنامه نصیحت قزوین شده است یکی از مایون پر حرارت بگفته دوستانش سوسیالیست و بعقیده دشمنش کمونیست.

واعظ قزوینی در روزنامه خود گاه گاه از عملیات نظامیان در ولایات انتقاد میکرد و این موجب نارضائی نظامیان شده خاطر سردار سپه را از او میرنجسانند روزنامه اش را توقیف میکند و خودش را بتهران طلبیده مدتی بی تکلیف در تهران میماند. واعظ قزوینی با نگارنده آشنائی مختصری داشت و بیش از یکی دو مرتبه او را ندیده بودم و لکن بابعضی از دوستان صمیمی من روابط زیاد داشت مخصوصاً با شیخ محمدعلی الموتی نماینده قزوین معروف بشابت دریک جلسه عمومی در بیرون

وصل سی و هشتم

شهر تهران که جشن فلاحتی بود و سردار سپه آنجا حاضر شد و نگارنده پهلوئی او بودم و ثابت پهلوئی من ثابت از من خواست که از سردار سپه تقاضا کنم و اعظ قزوینی را مرخص کند بخانه خود برگردد سردار سپه شنید که او این تقاضا را دارد جواب داد حالا موقع ندارد و باید اینجا بماند نگارنده احساس کردم این درخواست ثابت در وجود سردار سپه اثر خوش نبخشید چونکه بتقاضا کننده هم خوشین نبود .

روز هفتم آبانماه ساعت میان پنج و شش که هوا تاریک بود مجلس شورایملى با جلسه علنى منعقد بود و چراغها میسوخت در مجلس یعنی در فضای نگارستان هیاهوئی برخاست و صدای چندین تیر و لور بگوش رسید بعلاوه شایکی بطرف عمارت مجلس و طالار جلسه عمومی شد که شیشه ها را شکسته گلوله بچهلچراغها خورد بعضی را شکست و ریخت مجلس برهم خورد نمایندگان و تماشاچیها همه رفتند تنها نگارنده و اسماعیل خان سردار صولت نماینده قشقائی در جای خود نشستیم بالاخره ما هم میرویم بینیم چه خبر بود و اگر مجلس دیگر برپا میشود روانه کردیم در میان طالار يك تاي كفش سر پائی نماینده لرستان که روحانی تجدد نمائی است دیده میشود که بجای مانده و با يك تاي كفش فرار کرده است بسر سرای عمارت میرسیم هیئت رئیسه مجلس دیده میشوند که بارئیس کمیسری محل محمد علیخان گفتگو میکنند و میپرسند چه واقع شد او با حال اضطراب جواب میدهد چیزی نبود شخص ناشناسی یکی دو تیر و بمجلس خالی کرد پالیس او را دنبال نمود فرار کرد هیئت رئیسه باین جواب قانع شده بر میگردند تاجلسه را برپا کنند ولی عدهئی از نمایندگان رفته اند و عدد کافی نیست متفرق میشوند .

نگارنده چند دقیقه بعد از دیگران فرود آمده میخواهد از بهارستان بیرون برود زیر سردر که طاقنمائی کوچک دارد مشتمل بر دو جای قراول است و بروی همین سردر تاریخ تأسیس مجلس شورایملى بعنوان عدل مظفر نوشته شده میبینم دو نفر یکی مرد چهل پنجاه ساله و دیگری جوان بیست و دوسه ساله باحالت بسیار پریشان تکیه بدر داده ایستاده اند مرد مزبور که از دور مرا میبیند آهسته چیزی بآن جوان میگوید و جوان برگشته نگاهی بمن کرده با اشاره سر جواب منفی باو میدهد در این

حال محاذی آنها میرسم و بی آنکه احترامی از آنها دیده شود میگذرم جوان را حدس زدم از پایسهای مخفی نظمیه بود و شخص ناشناس را بعد شناختم یکی از آدمکشهای معروف حسین فشنکچی بود بهر صورت این شب موحش گذشت و صبح فردای آن که روز هشتم آبان ماه بود معلوم شد دیشب واعظ قزوینی بدبخت از جلو بهارستان میگذشته است بر او حمله شده چندین گلوله بر او اصابت کرده و سرتیر مرده است و هم شنیده شد که در یکی از کوچه های نزدیک بهارستان شخص دیگری را هم کشته اند و در آخر شب زمین خون آلود را با خاک میپوشانیده اند که صبح کسی ملتفت نشود آنجا خون ریخته شده

بهر حال واقعه شب دو نتیجه داد یکی آنکه واعظ قزوینی از میان رفت و دیگری آنکه ربعی در دل اشخاص افتاد که جرئت مخالفت کردن با پیش آمد ها را نداشته باشند. اینک مجلس و مجلسیان را بحال خود گذارده برویم در اطراف خانه سردار سپه قدم زده ببینیم آنجا چه میگذرد.

چنانکه از پیش اشاره شده بدستور نظمیه جمعی از تجار و کسبه و اشخاص متفرقه در فضای مدرسه نظام روبروی خانه سردار سپه چادرها برپا کرده تحصن جسته اند و جمعی در خانه سردار سپه بعنوان تحصن توقف نموده نمایندگان این جمع روز و شب مکرر با سردار سپه هم مجلس و هم صحبت شده برادر و اوصحابی دوستانه میکنند خوشروئیا و چرب زبانی از سردار سپه دیده و میشنوند و تصور میکنند بعد از آنکه سردار سپه با برزوی خود رسید باز همین جلسه ها را با هم خواهند داشت و همین رویهای خوش و گفتارهای دلچسب را خواهند دید و شنید و نه تنها شاه شناس خواهند بود بلکه همنشین شاه میشوند.

و اما عنوان تحصن این جمع - این جمع فریاد و داد میکنند و حرارت بخرج میدهند و دو مطلب میطلبند اول آنکه در کوتاه کردن دست قاجاریه از سلطنت تعجیل بشود و دیگری آنکه سردار سپه بر آنها منت گذارده از بر سر گرفتن تاج کیانی سر نیچد عجباً مگر احتمال سرپیچی میرفته است خیر ولی سردار سپه پس از آنکه تمام وسائل خلع قاجار و نصب خود را فراهم آورده است و دیگر شك ندارد که بزودی بمقصود

فصل سی و هشتم

خواهد رسید برای مصلحت اظهار بیعلاقگی بتصدی خود بکار سلطنت مینماید تا اشتها تیز تر شود و با اصرار و ابرام خلق ناچار شده باشد بپذیرد و نظیر این سیاست را نادر شاه افشار اختیار کرد در موقعیکه دست آخرین دودمان صفوی را از سلطنت کوتاه کرد و خود آماده تخت نشینی گردید. در عین حال میگفت هر کس را میخواهید پادشاه کنید و من بار خدمت خواهم کرد اینقدر گفت تا همه بالتماس افتادند که او خود تاجدار بگردد اینجاهم سردار سپه همین رویه را پیروی کرد و بالاخره بر اصرار کنندگان منت گذارده قول داده است که اگر مجلس شورای ملی باو تکلیف کند تاجدار بگردد او از پذیرفتنش استنکاف ننماید سردار سپه روزی یکی دو مرتبه بمدرسه نظام در میان جمعیت رفته بمهربانی و ملاطفت بسیار آنها را دلگرم نموده بادامه دادن تحصن خود تشویق میکند و اگر از کار کنان نزدیک کسی را ببیند میرساند که وظیفه آنها زیاد کردن اجتماع است.

این جمعیت تا روز نهم آبان در خانه سردار سپه در مدرسه نظام میماند و مخارج آنها را از هر جهت کارکنان سردار سپه میدهند و سورچرانان با اصطلاح عوام شکمی از عزا در میآورند

سردار سپه در این چند روز یکقسمت از وقتش صرف بپذیرائی از این مردم است و یک قسمت صرف تهیه دیدن نشستن بر تخت سلطنت و ترتیب کارهای درباری از تشریفات و لباسهای مخصوص درباریان و مستخدمین و غیره و در هر حال در تمام کارها که میکند گوشه نظر هم بیباغ گلستان دارد تمام وسائل تبعید کردن محمد حسن میرزای ولیعهد را فراهم آورده منتظر است همان ساعت که کار خلع قجر و نصب او در مجلس صورت قانونی یافت ولیعهد را نه تنها از باغ گلستان بلکه از سرحد ایران بوعده همیشه پیرون نماید.

محمد حسن میرزا در گوشه عمارت باغ گلستان دقایق آخر عمر سلطنت دودمان خود را با هزاران غم و اندوه می شمارد و در عین حال از جان خود هم ایمن نمیباشد در صورتیکه نه سردار سپه تا حیات کسی را مزاحم مقاصد خود نداند متعرض جان او میشود و نه محذورات سیاسی میگذارد که متعرض جان ولیعهد بشود.

و بهر حال در دوسه روز آخر کسپنه و لیعهد را ملاقات میکند و نه اومیتواند با کسی مذاکره یا مکاتبه داشته باشد و هر چه سردار سپه بمقصد خود نزدیکتر میکرد بر سختی ساعتهای زندگانی نائب مناب آخرین دودمان قجر افزوده میشود و در بدترین احوال امرار وقت مینماید.

باز برویم ببینیم کارکنان سردار سپه در مجلس شورایی چه میکنند و زمینهها را چگونه فراهم میآورند روز هشتم آبان یکهزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) کارکنان سردار سپه در مجلس میخواهند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آنروز در موقع رأی گرفتن برخلاف قجر و نصب سردار سپه اکثریت کامل خواهند داشت و چونکه رأی مخفی گرفته میشود و معلوم نخواهد بود کی مثبت رأی داده است و کی منفی از این رو میخواهند از نمایندگان امضاء بگیرند که آنها رأی مثبت خواهند داد در صورتیکه باز هم مشکل است معلوم باشد کسی رأی مخفی را منفی داده است گرچه امضاء مثبت کرده باشد.

بدیهی است هیئت رئیسه مجلس این تدبیر را برای بدست آوردن رأی یکمدهئی که درباره آنها مشکوک میباشد نموده است و الا کارکنان سردار سپه را میشناسند و میدانند عدد آنها بیش از نصف نمایندگان است این است که ورقه حاضر کرده صورت پیشنهادی را که بآن رأی گرفته میشود بالای آن نوشته میدهند کارکنان خود امضاء میکنند و در شب هشتم آبان مجلسی در خانه سردار سپه کرده مرکب از یک عده از هیئت رئیسه مجلس و یکمده از رؤسای نظام و نظمی و اشخاصی را از نمایندگان بآن مجلس بعنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته دعوت کرده آنجا از آنها امضاء میگیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد نگارنده در اینروز بواسطه کسالت مزاج بمجلس نرفته از این موضوع اطلاعی ندارم شب است ساعت ده در حیاط را میزنند صاحبمنصبی است میگوید از طرف حضرت اشرف آمده ام شما را احضار فرموده اند میپرسم در شبکهئی اتومبیلی آورده اید؟ میگوید خیر در اینوقت شب و سایل نقلیه عمومی مشکل بدست میآید و راه دور است چه باید کرد میگوید نمیدانم بمن امر شده است بشما بگویم فوراً بروید بمنزل حضرت اشرف میپرسم شما مأمور هستید مرا بیبرید

میگوید خیر ولی باید مطمئن باشم که رفته‌اید.

ناچار روانه شده نزدیک نصف شب است بمنزل سردار سپه میرسم اطابقا همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده میشوند که در اطابقا نشسته یا خوابیده‌اند و اینها متحصنین هستند سرپله‌امارت یکی از نمایندگان مجلس از کارکنان سردار سپه دیده میشود مانند قراول ایستاده است از او میپرسم حضرت اشرف کجا هستند میگوید اندرون - پس کی مرا احضار کرده است میگوید بروید در زبر زمین آنجا تکلیف شما معین میشود میفهمم احضار از طرف سردار سپه حقیقت نداشته است و این تدبیری بوده که از طرف کارکنان سردار سپه بکار رفته ناچار میروم باطاق زیر زمین جمعی از نمایندگان و صاحب‌منصبان نظام و نظمی در اطراف نشسته میزی در وسط است و روی میز ورقه‌ایست بمحض نشستن یا سائی نماینده سمنان ورقه را برداشته بدست من زاده میگوید امضاء کنید ورقه راه بخوانم و میفهمم مطالب چیست و میبینم مابین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده آنرا امضاء کرده‌اند دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزعج ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح میدهم ورقه را روی میز میگذارم نماینده سمنان باتشدد میگوید امضاء کنید جواب میدهم اگر رائی داشته باشم در مجلس شورای ملی میدهم نه در این سردار سپه میگوید اگر امضاء نکنید بد خواهد شد اینجا من صدای خود را بلند کرده میگویم مرا تهدید میکنید از این بدتر برای من چه میشود صدای من که بلند شد از اطراف آمدند بینند چه خبر است یکی از نمایندگان که در این صحنه دل بزرگی بازی میکند بانگارنده دوست و شخس بافتوتی است میرزا علی اکبر خان داور جای خود را تغییر داده نزدیک میشیند و خیر خواهی میکند که اندکی ملاحظه کرده اسباب درد سری برای من فراهم نشود و چون یقین میکند امضاء نخواهم کرد بحاضرین رو کرده میگوید اجازه بدهید بافلانی در باغچه گردش کرده برگردیم هر دو در آمده نگارنده با وسیله نقلیه یکی از دوستان که اتفاقاً میرسد خود را بمنزل میرساند و داور بحوزه‌ئی که بوده بر میگردد و میگوید فردا در مجلس رأی خود را خواهد داد فردای این شب یعنی روز نهم آبانماه هنوز هوا روشن نشده است آقا سید حسن تقی‌زاده

وارد شده میگوید برای تعیین تکلیف امروز در مجلس آقای علاء رفتند بمنزل مستوفی الممالک بالوتبادل نظر کرده بیایند اینجا و یا با تلفون خبر بدهند بدیهی است هیچیک از ما خبر نداشته ایم از آنچه میان مدرس و مستوفی الممالک و آنچه میان این دو سردار سپه گذشته است و تصور میشده است از منفردین ماسه نفرو د کتر مصدق و مؤتمن الملك و مشیر الدوله و مستوفی الممالک دارای يك نظر میباشند و هر چه بگویند و بکنند باتفاق یکدیگر خواهد بود مستوفی الممالک هم تا این ساعت غیر از این نظر نظری اظهار نکرده است در اینحال میرزا حسینخان علاء از خانه مستوفی الممالک تلفون میکند که رأی آقای مستوفی الممالک این است که همه برویم بمجلس و رأی مثبت ندهیم شما بروید بمجلس و ما هم خواهیم آمد نگارنده شرح واقعه شب را برای تقی زاده نقل میکنم میگوید بسراغ من آمدند و نشان ندادم اینجا باید دانست که دکتر محمد خان مصدق که در این موضوع رأی مثبت ندارد يك چنین مناسبت که ماسه نفر با مستوفی الممالک در شور کردن در کار امروز داریم او با مدرس دارد و تصور میکند همان مدرس قدیم است سردسته هیئت روحانی مجلس و مخالف با آنچه کار کنان سردار سپه حاضر کرده اند و چون از مدرس میشنود که بمجلس خواهد آمد قطع میکند برای مخالفت کردن است و او هم با عزم جزم در عقیده خود بمجلس میآید و عده مخالفین با مؤتمن الملك و مشیر الدوله هشت نفر خواهند شد .

غافل از آنکه مؤتمن الملك و مشیر الدوله امروز بمجلس نخواهند آمد نقشه سیاست مشترك مستوفی الممالک و مدرس هم که از رفقای خود پوشیده نگاهداشته اند از پیش گفته شده که مدرس با سلطنت سردار سپه موافقت کرده است با این شرط که مستوفی الممالک رئیس دولت باشد این شرط پذیرفته شده و مدرس تصور کرده میتواند دولتی را که مستوفی الممالک تشکیل بدهد و او بعضی از دوستان خود را وزیر کند در دست گرفته در معنی حکومت نماید در اینصورت آنها از این حوزه بر کنار هستند و در خصوص صورت سازی در جلسه نهم آبان که هر دو نفر یعنی مستوفی الممالک و مدرس بتوانند طوری بازی کنند که همکاران نزدیک آنها و همفکران پیش از این ایشان سیاست تازه آنها بی نیزند و در مجلس هم حاضر شده و نشده باشند حاضر شده برای اغفال دیگران

وحاضر نشده برای واقع نشدن در محذور مخالفت نمودن ظاهری نسبت بآنچه سرآ با آن موافقت دارند نقشه‌ئی دارند که در مجلس بموقع اجرا گذارده میشود بلی قرارداد آنها با یکدیگر و قرارداد هر دو با سردار سپه این میشود که هر دو نفر بمجلس بیایند و پیش از آنکه مجلس منعقد شود تیمم ورتاش از طرف سردار سپه بمجلس آمده مستوفی الممالک را ببرد بمنزل سردار سپه و او را با سردار سپه تا بعد از تمام شدن کار در مجلس آنجا توقیف نمایند و چون خواست برود عدم قبول ریاست مجلس را نوشته بیکی از نمایندگان بدهد در مجلس بخوانند مدرس هم تا موقع خوانده شدن این ورقه در مجلس بنشیند و چون ورقه خوانده شد بهانه بدست آورده از مجلس برود و بگوید چون مجلس رئیس ندارد رسمیت نخواهد داشت.

این نقشه عیناً عملی میشود مستوفی الممالک بعد از مدتی که بمجلس نمیآمده امروز میآید و میرود در حوزه‌ئی که مدرس بر آن ریاست دارد مینشیند بقاصله کمی تیمورتاش وارد شده باشناپ و رفتاری که مخصوص خود اوست مستوفی الممالک را برداشته روانه میشوند رفقای نگارنده یعنی تقی زاده و دکتر مصدق و میرزا حسینخان علاء از این پیش آمد اظهار حیرت میکنند بعد از رفتن مستوفی الممالک مجلس علنی در تحت ریاست نایب رئیس اول سید محمد تدین منعقد میشود.

مجلس امروز از هر جهت تازگی دارد اولادستورش منحصر است بتغییر سلطنت طرفداران سردار سپه مانند لشکر فاتح بطالار مجلس وارد شده هر یک در جای خود قرار میگیرند نانیاً تماشاچیان این جلسه غالباً غیر از تماشاچیان جلسه های عادی مجلس هستند و در میان آنها اشخاصی دیده میشوند که با نگاههای غضب آلود خود میخواهند اگر مخالفی باشد او را ترسانیده از خیال مخالفت بیندازند و بهر صورت مجلس روح وحشمتناکی بخود گرفته است که نه میشود وصف کرد صورت مجلس پیش خوانده میشود و تصویب میگردد اول کسی که تمناضای نطق پیش از دستور کرده است مدرس است اظهار میکند مجلس رئیس ندارد نایب رئیس میگوید چرا آقای مستوفی الممالک هنوز رد نکرده اند که رئیس بوده باشند مدرس میگوید خیر رد کرده اند ورو میکند بمیرزا حسینخان علاء که طرف دیگر مجلس نشسته است و مستوفی الممالک

اتقراض سلطنت قاجاریه

نزد اوست میگوید بخوانید ورقه خوانده میشود و نتیجه‌ای که میبخشد این است که مدرس بعذر بی رئیس بودن مجلس خود را از میان دومجنذور بودن خلاص کرده از مجلس بیرون میرود و نایب رئیس میگوید خوانده شدن این ورقه اثری ندارد چونکه جواب رد یا قبول دادن مستوفی الممالک باید بهیئت رئیسه رسیده باشد و بطور رسمی در مجلس خوانده شده باشد و این گفتار او مطابق قانون است

بهر حال دستور شروع میشود و پیشنهاد خلع قجر و نصب سردار سپه خوانده میشود چهار نفر نام خود را ثبت کرده اند بعنوان مخالف بودن اول دکتر محمد مصدق دوم آقا سید حسن تقی زاده سیم میرزا حسینخان علاء چهارم نگارنده دکتر مصدق از رفتاری انتظار می رود که از مدرس رویداده بحیرت مانده دنبال وی رفته است که سبب



آنرا پیرسد نامش خوانده میشود حاضر نیست تقی زاده بکرسی خطاب رفته اظهار میکند که او خدمات سردار سپه را تقدیر مینماید و وجود او را برای مملکت مفید میدانند و با ارتقاء رتبه وی مخالف نیست ولی نمیخواسته است این تغییر سلطنت در یک چنین هوا و محیطی واقع شده باشد یعنی بصورت غیر طبیعی و عادی مدافع لایحه میرزا علی اکبر خان داور چند کلمه دفاع میکند و مینشیند بعد از آن میرزا

دکتر محمد خان مصدق السلطنه حسینخان علاء در همان زمینه نطق تقی زاده صحبتی داشته مخالفت خود را اظهار میکند و داور دفاع مینماید و نوبت بدکتر مصدق میرسد که حاضر شده است .

دکتر مصدق نطقی مفصل و منطقی نموده بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را

فصل سی و هشتم

بیان مینماید و بر سر عقیده خود ایستاده میگوید وجود سردار سپه در این مقام که هست یعنی ریاست وزرا برای مملکت سودمند است اما اگر شاه شد بموجب قانون دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استفاده نیکه اکنون مملکت از وجود او میکند دیگر نخواهد کرد مگر آنکه بعد از رسیدن بمقام سلطنت باز خواهند وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت منافی است و چنین حکومت در هیچ کجا وجود ندارد و برای تحقیر موضوع نام یکی از دولتهای بسیار کوچک را که بمنزله يك حکومت کدخدائی است میرد دکتر مصدق نطق بر حرارت خود را با اظهار مخالفت صریح پایان میدهد و مدافع را در دفاعیکه میکند بزحمت میاندازد دو ساعت از ظهر گذشته است یکی پیشنهاد میکند مذاکرات کافی است نگارنده با کفایت مذاکرات مخالفت میکند، نایب رئیس میگوید بگذارید فلانی هم حرف خود را بزند تا تمام مخالفین حرفشان را زده باشند.

نگارنده بر کرسی خطابه رفته پس از اسکات کسانیکه میخواهند هوچیگری نمایند میگویم وقتی قانون اساسی در این عمارت نوشته میشود و آنوقت هم فشار کمتر از حالا نبود سخن من باینجا میرسد صدای مشت یکی از نمایندگان که بروی تخته خورده میشود باند شده میبینم همان شخصی است که شب پیش مرا تهدید میکرد میگویم بدیهی است میخواهید بگوئید حالا فشاری نیست اما شما هم حق نداشتید دیشب در مجلس معهود مرا تهدید نمائید این سخن او را ساکت و شنوندگان را متحیر میسازد خلاصه عنوان میکنم که قبح رفت خدا و عملیات او او را برد سردار سپه میآید خدا و عملیات خودش او را میآورد پس چرا من در صف مخالفین هستم چونکه غیر از این دو سیمی هم هست که نامش قانون است که نمیدانم کدام ماده از مواد آن بما اجازه میدهد در اینکار بدین صورت مداخله نمائیم و برخلاف قسمیکه در همین موضوع یاد کرده ایم رفتار کنیم و در این زمینه مخالفت خود را بیان کرده مینشینم در صورتیکه رفقای من هر يك پس از اظهار مخالفت از مجلس بیرون رفته اند داور چند کلمه اظهار میکند و مجلس برای گرفتن میپردازد رأی مخفی گرفته میشود و با اکثریت تام لایحه تصویب شده کار حاتمه مییابد و نتیجه بی که بر مذاکرات مخالفین مترتب میگردد این

انفراض سلطنت قاجاریه

است که سردار سپه ملتفت میشود این مجلس برای تصرف کردن در قانون اساسی و تغییر سلطنت دادن صلاحیت ندارد و در صدد تشکیل يك مجلس بزرگتر که نمایندگان طبقات مختلف از ولایات آمده ضمیمه این مجلس شده صورت قانونی بکار خود بدهد برمیآید چنانکه نوشته خواهد شد .



مرحوم حاج میرزایحیی دولت آبادی
و از این جهت پس از آنچه در نهم آبان در مجلس شورای ملی میگذرد تا موقع
۳۸۷-

فصل سی و هشتم

انعقاد مجلس عالی سردار سپه عنوان اعلی حضرت گفته نمی شود بلکه والا حضرتش می گویند. بهر صورت هیئت رئیسه مجلس بیفاصله بعد از تمام شدن مجلس لایحه حاضر شده خود را بتوسط نایب رئیس و یکمده از رؤسای شعب مختلف بحضور والا حضرت می برند والا حضرت آنها را استقبال کرده با احترام می پذیرد و بنایب رئیس مجلس درازای این خدمت شش هزار تومان انعام می دهد.

واما والا حضرت معزول یعنی محمد حسن میرزای ولیعهد در همین روز یعنی بعد از ظهر نهم آبان مأمورین تمعید او وظیفه خود را انجام می دهند بترتیب ذیل:

صاحبمنصبی برو ولیعهد وارد شده باو امر می دهد که لباس نظامی را تبدیل نماید پس از انجام اینکار او را از عمارت باغ گلستان خارج کرده در اتومبیل سفری نشاندند بانهایت سرعت و بی درنگ در هیچ کجا مسافت میان تهران قلعه سبزی را طی کرده از سرحد عراق عرب خارج مینمایند و دسته دیگر از نظامیان و عملجات درباری اثنایه سلطنتی را بحیطه تصرف در می آورند سردار سپه بعد از این روز تاروز انعقاد مجلس عالی خلطه و آمیزش خود را با مردم چندان تغییر نمیدهد و متخصصین را با همربانی از خانه خود و از مدرسه نظام خارج مینماید و بیفاصله بتبیه تشکیل مجلس عالی می پردازند و طولی نمیکشد که با وسایل نقلیه نظامی جمعی از رؤسای روحانی درجه اول از تجار و اعیان و معاریف ولایات بتهران رسیده با یک دعوت بزرگ از اشخاص مهم از هر طبقه از مردم تهران در تکیه دولت یک مجلس عالی تشکیل شده آن مجلس لایحه بی را که در نهم آبان در مجلس شورای ملی تصویب شده تثبیت و تأیید مینماید.

و سردار سپه اعلی حضرت پادشاه کل ممالک محروسه ایران میگردد و بپسرش محمدرضا که هنوز بحد بلوغ نرسیده است مقام ولیعهدی داده میشود و باز طولی نمیکشد که مجلس رسمی دیگر در اطاق موزه باغ گلستان با حضور سفرای خارجی و نمایندگان عادی و فوق العاده ملت تأسیس شده اعلی حضرت تاج کیانی را بر سر میگذارد و دولتی بریاست میرزا حسنخان مستوفی الممالک تشکیل داده میشود که وزراء آن با مشورت مدرس تعیین میشوند و مدرس چند روزی خود را ایران مدار تصور میکنند گفتیم چند روزی بلی چونکه سردار سپه شاه میشود بی آنکه اندک تغییری در مداخله کردن در

انقراس سلطنت فاجاربه

تمام کارها بدهد و با آنکه کمتر قدرت و اختیاری برای رئیس دولت و وزراء او بوده باشد چهرسد بدیگری که بخواهد از قدرت و اختیار وزیر استفاده اعتباری نموده باشد. سردار سپه بعد از تاجگذاری که کارش تمام میشود و دیگر بمستوفی الممالکها



و بمدرسها احتیاجی ندارد با آنها بسرسنگینی رفتار میکند و مخصوصاً بمدرس که دیگر هیچ اعتنا نمیکند آنها هم تکلیف خود را میدانند و بزودی خواهید خواند

که عاقبت کارشان چه میشود .

اینک نظری بدربار پهلوی انداخته بینیم آنجا چه میگذرد گفتم دربار پهلوی بلی سردار سپه نام خانوادگی نداشته است و خود اول سلسله است لغت پهلوی را که نام خانواده میرزا محمود خان پهلوی بود برای نام خانوادگی خود اختیار کرده صاحب اول اورا امیدارند از آن نام استعفا بدهد و از این رو منبعد سردار سپه پهلوی و دربارش دربار اعظم پهلوی نامیده میشود و برای ریاست دربار اعظم عبدالحمین خان تیمورتاش بجنوردی خراسانی انتخاب میگردد این شخص مکرر در این کتاب نام برده شده است اکنون در میان اشخاص غیر نظامی نزدیکترین اشخاص است بشاه پهلوی و چون تحصیل کرده و خارج دیده و شخص کارکن و تجدد خواه است برای تغییر دادن اوضاع مملکت و جودش در دربار مؤثر واقع میگردد و البته همین تیمورتاش و امثال او در دوره پیش از پهلوی هم مصدر کارها بودند بی آنکه توانسته باشند قدمی رو باصلاحات اساسی بردارند پس اساس کار علاقمندی شخص پهلوی است بترقی دادن مملکت که اشخاص تجدد خواه میتوانند جرئت کرده بدان تغییراتی کامیاب گردند .

تیمورتاش دربار باشکوهی برای پهلوی مرتب میکند و چون مردم تهران در روزهای آخر که در خانه شاه و در مدرسه نظام هر وقت میخواسته اند شاه را میدیده اند اکنون هم تصور میکنند میتوانند بدربار و بحضور شاه آمد و شد نمایند تیمورتاش آب پاک بدست همه ریخته میگوید شرفیابی حضور اعلیحضرت برای همه کس ممکن نیست و برای آنها هم که ممکن است وقت و ترتیب معین دارد تیمورتاش میخواهد با داشتن وزارت دربار نماینده مجلس شورای ملی هم باشد اما نمیتواند باینکار نکت قانونی بدهد که و کلاء اگر وزیر شدند بوکالت هم باقی بمانند با وجود این برای اداره کردن مجلس زمام اکثریت مجلس را در دست گرفته هر طور دستور بدهد بهمان طور در مجلس جاری میشود تیمورتاش مانند صدراعظمهای قدیم در تمام کارهای دولتی در هر وزارتخانه دخالت میکند و هیچگونه عزل و نصبی بی اجازه او واقع نمیکردد .

و بالجمله طولی نمیکشد که تیمورتاش مرجع کل امور مملکت و واسطه میان همه با شاه واقع میگردد غیر از نظامیان و کارهای مربوط بنظام چه شاه پهلوی در

کارهای نظامی مانند ایام وزارت جنگ خود دخالت تام کرده بیچکس هیچگونه رخنه نمیدهد و اگر اسم وزارت جنگ را بر سر کرسی بگذارند صورتی است بیمعنی و ابداً اختیاری باو داده نمیشود و باید دانست که در غیر کارهای نظامی شاه پهلوی حاجتمند وجود چنین شخصی است مخصوصاً در مسائل مربوط بخارج و بالاخص بکار روس بلشویک که از آنها اندیشه دارد و در دست داشتن شخصی را که زبان آنها را بداند و باجربزبانی بتواند ایشان را بمصلحت اغفال نماید مغتنم می شمارد و بهر صورت جای تیمورتاش در دربار پهلوی خالیست و او جای خود را میگیرد در صورتیکه معلوم نیست آیا تیمورتاش با آن تلون مزاج که دارد و تجاوز از حدی که لازمه هر متاون المزاج است آیا خواهد توانست خود را در مقابل شاه پهلوی طوری نگاهدارد که تا آخر دوام کند یا نه؟ و در سیاست خارجی آیا خواهد توانست روس و انگلیس هر دو را راضی نگاهدارد تا بواسطه نارضایتی یکطرف از جانب او و یا نارضایتی هر دو طرف از هر دو جانب صدمه نخورد و آیا بعد از آنکه شاه پهلوی احتیاجش از وی بر طرف شد باز او این تقرب را خواهد داشت یا نه و بالاخره بایستی بند و باری شدید که در کار خمرج بلکه ول خرجیها زیاد رویها دارد عاقبت زندگانی او چه خواهد شد خصوصاً باریق ناپلایی که دقیقه می دست از او برنمیدارد یعنی فیروز میرزا نصره الدوله مسائلی است که آینده را باید انتظار کشید بهر صورت اکنون این شخص شخص دوم مملکت شمرده میشود و هر کس باسم رئیس دولت باشد ناچار باید مطیع او امر تیمورتاش که حکایت کننده از امر شاه است بوده باشد.

در اینصورت پیداست عمر ریاست مستوفی الممالک که در باطن در اثر قرارداد پنهانی روی کار آمده است و در ظاهر باصرار شاه که حتی برای حفظ صورت باو بیغام داده شده که اگر بر شما ناگوار است بمن تعظیم نمائید من از شما توقع تعظیم کردن ندارم بیائید ریاست وزراء را قبول نموده دولت را تشکیل بدهید بسی کوتاه خواهد بود چه نه او میتواند آلت بی اراده می در دست شاه و وزیر دربارش بوده باشد و نه آنها میخواهند در مقابل قدرت و اختیارات نامحدودی که برای خود قائل هستند اراده شخص دیگری را ببینند آنهم ازاده می که نظریات اشخاص دیگری را هم در رهلباس

در برداشته باشد.

مستوفی الممالک باشتیاهی که در قبول کردن این ریاست کرده است وقتی بی میبرد که خود را در میان دو مجذور میبیند یا آلت بی اراده شدن مانند یک سرباز در مقابل صاحب منصب خود و یا اگر بپذیرند استعفاء دادن و خارج شدن خصوصاً که بارسنگین توقعات مدرس و جمعی از همدستان او را هم بدوش گرفته و نمیتواند یک قدم هم آنها را بمقاصد خود نزدیک نماید.

مستوفی الممالک بعد از یک عمر آقائی کردن ساعتی سختی از عمر آخرین ریاست خود را طی میکند با اضطراب ظاهری و باطنی و بالاخره ناچار شده استعفا میدهد و کنار میرود.

در این وقت کسی از وزراء که همدست وزیر دربار و بلکه رفیق مسلط بر اوست فیروز میرزای نصره الدوله است که او را وزارت مالیه داده اند برای اینکه دست مستخدمین امریکائی را از کار کوتاه کرده آنها را روانه کند نصره الدوله و وزیر دربار چنان صلاح میدانند که مهدیقلیخان هدایت مخبر السلطنه را که عضو کابینه است حاضر کنند نام ریاست وزراء با او باشد و کارش با آنها چونکه هنوز بکلی از داشتن نام یک شخص از رجال قدیم بر سر ریاست وزراء بی نیاز نمیشدند مخبر السلطنه هم بهر ملاحظه که بوده است اینکار را قبول میکند چنانکه از خود او شنیدیم میگفت باینها قرارداد داده ام دستشان را باز بگذارم کار بکنند و هم دیده میشود در روزهای اول ریاست وی شبی در مجلسی که همه جمع هستند و نگارنده نیز حاضر است رئیس الوزراء از جانب شاه احضار میگردد و چون میخواهد برود فیروز میرزای نصره الدوله دست تیمورتاش را کشیده میگوید با او بروید نگذارید تنها بماند و از اینکار دو چیز فهمیده میشود یکی آلت بی اراده بودن هدایت رئیس دولت و دیگر بازیگر میدان بودن نصره الدوله و سمت او نسبت بوزیر دربار.

نصره الدوله با پرروئی شدید که دارد با میلسپو رئیس مستخدمین امریکائی پیچیدگی میکند و حتی مکاتباتی را که میان او و رئیس مالیه رد و بدل میشود مشتمل بر تعرضها و تحکیمهای بسیار از طرف او میدهد در روزنامه ها برای تحقیر کردن از رئیس

مالیه میلسپو نشر میدهند و بالاخره میلسپو مجبور میشود استعفا داده ایران را ترك بگوید.

پس از خاتمه یافتن کار مستخدمین مزبور حاجتی که بوجود نصرة الدوله بوده است برطرف میشود و با يك پيش آمد نه بازیگری میدان در بار پهلوی و نه ریاست و وزارت مالیه و نه مقام و مرتبه شاهزادگی برای او باقی میماند شرح مطلب آنکه ایلات فارس شورش میکنند بر ضد سلطنت پهلوی در موقعیکه اکبر میرزای مسعود بهترین دوست و رفیق فیروز میرزای نصرة الدوله والی فارس است و محمد حسین میرزای سر تیپ برادر نصرة الدوله رئیس قشون ساخلوی آن ایالت میباشد و هر دو مورد بدگمانی شاه واقع میشوند و رشته این بدگمانی بفریز میرزا اتصال یافته او را معزول و محکوم و از حقوق مدنی محروم میسازند و نصرة الدوله همه چیز یکمرتبه هیچ میشود و چرب زبانی و جرئت و جسارت او در مجلس محاکمه علنی وی در عدلیه نمیتواند او را از مهلکه نجات بدهد

و بالاخره اغتشاش فارس با سعی و کوشش و فداکاری شدید امیر لشکر حبیب الله خان شیبانی و با جنگهای خونین که میان قشون دولت و یانگیان از عشایر فارس واقع میشود و جمعی کثیر از دو طرف کشته میشوند بر طرف شده مدتی امیر لشکر مزبور والی نظامی فارس میگردد و آن ایالت را مانند سایر ایالات منظم میسازد.